

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۵۵، پاییز ۱۳۸۴

مناسبات سیاسی و نظامی غوریان با حکومت‌های همجوار

دکتر حسین قره‌چانلو*

عصمت خدابخش دجانی**

چکیده

غوریان (۵۴۳-۶۱۲ق) در مدت کوتاهی توانستند حکومت مقتدری را در بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی تشکیل دهند. جد اعلامی غوریان شنسب نام داشت. گفته شده وی در زمان علی بن ابی طالب (ع) به حضور ایشان رسید و اسلام آورد، اما پذیرش آیین اسلامی از سوی مردم غور در زمان سلطان محمود غزنوی بوده است.

اوج اقتدار این سلسله در زمان سلطان غیاث‌الدین محمد (۵۵۱-۵۹۹ق) و برادرش سلطان معزالدین (۵۹۹-۶۰۲ق) بود که پیشرفت بزرگ اقتصادی و فرهنگی دولت غور نیز مربوط به این دوره است.

معاصر بودن غوریان با حکومت‌هایی چون غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان همواره موجبات برخوردهای سیاسی و نظامی این خاندان را با حکومت‌های یاد شده فراهم می‌نمود. پس از مرگ معزالدین غوری سلسله غوریان اقتدار پیشین خود را از دست داد و رو به تجزیه نهاد و حاکمان

* استاد گروه تاریخ تمدن و ملل اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

** دانشجوی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

محلی دم از استقلال زدند و در این بین سلطان محمد خوارزمشاه از موقعیت استفاده نمود و سلسله غوریان را در خراسان و ماوراءالنهر سرنگون ساخت.
واژه‌های کلیدی: غوریان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غیاث‌الدین.

مقدمه

تاریخ غوریان به‌طور گسترده‌ای با بخشی از تاریخ سلسله‌های غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان آمیخته است. لذا بررسی مناسبات و روابط سیاسی و نظامی غوریان با دولت‌های مذکور لزوم پژوهشی را در این زمینه موجب گردید که موضوع این تحقیق قرار گرفته است. روش تحقیق در این مطالعه به‌صورت توصیفی و تحلیلی و مطالعه منابع براساس مقایسه آثار و منابع قدیم و هم‌زمان و نیز آثار جدید می‌باشد. همچنین گردآوری نکات مشترک در مورد طرح موضوع در کتاب‌های مختلف و گزینش نظریات بهتر و ارائه طرح و نظر در برخی از مسائل و موضوعات از ویژگی‌های این پژوهش است. هدف از این تحقیق بیان مناسبات و روابط سیاسی و نظامی حکومت غوریان با حکومت‌های همجوار با نگاهی جدید می‌باشد.

با روی کار آمدن سلطان علاء‌الدین حسین جهانسوز (۵۴۴-۵۵۶ق) غوریان توانستند سلسله غزنویان را در غزنین سرنگون ساخته و به زودی به قدرت بزرگی در شرق جهان اسلام تبدیل شوند. مشارکت و مناسبات دوستانه سلطان غیاث‌الدین و برادرش سلطان معزالدین از پدیده‌های قابل توجه در تاریخ حکومت‌ها و خاندان‌ها می‌باشد در این زمان قدرت غوریان به‌حدی بود که سلطان محمد خوارزمشاه پس از مرگ تکش از سلطان غیاث‌الدین تقاضای فرزندخواندگی نمود.

بین غوریان و سلجوقیان رابطه نسبتاً دوستانه‌ای برقرار بود تا این که سلطان علاء‌الدین حسین در جنگ با سلطان سنجر اسیر شد. اما پس از مدتی سنجر بنا بر مصلحت دولت خویش او را با احترام آزاد کرد. با مرگ سلطان سنجر دولت سلجوقی دچار ضعف و تزلزل گردید و غوریان قدرت را در خراسان به‌دست گرفتند.

غوریان و غزنویان

غزنویان از آغاز حکومتشان در غزنه تا هنگام انقراضشان، به منطقه کوهستانی غور توجه و تمایل داشتند که بر آنجا دست یابند و امیران و حاکمان غور را مطیع و تابع خود گردانند که سلطان محمود موفق به این امر گردید. (بیهقی، ۱۳۶۲، ۱۱۴) سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود در سالهای ۴۰۱ و ۴۰۵ و ۴۱۱ ق به سرزمین غور لشکر کشیدند. (همان، ۱۱۵-۱۱۲)

بنا بر گزارش بیهقی حمله اول سلطان محمود در سال ۴۰۱ هجری از بست و از طریق زمین داور به غور صورت گرفت. در این حمله محمود را فرزندش مسعود و محمد همراهی می کردند. (همان، ۱۱۱) حمله دوم محمود در سال ۴۰۵ ق. اتفاق افتاد که در آن حمله نیز محمود از بست به جانب خوابین که ناحیه‌ای در غور است و به بست و زمین داور پیوسته است، حمله برد. در این حمله نیز فرزندش مسعود همراهش بود. مسعود در این جنگ دلاوری‌ها و رشادت‌های بسیاری از خود نشان داد. (همان، ۱۱۴)

به گفته عتبی سلطان محمود بعد از یک سلسله درگیری با خانیان ترکستان متوجه قصدار و غرجستان شد و بعد از آن که حاکم آن نواحی را مطیع و فرمانبردار ساخت در سال ۴۱۱ هجری به پسرش امیر مسعود که در آن زمان والی هرات بود، دستور داد به غور حمله کند. مسعود با لشکر عظیمی از هرات عازم غور گردید. غوریان از این حمله آگاه شدند به قلعه‌های استواری که داشتند پناه بردند و برای جنگ بسیج شدند. (همان، ۱۱۵۸-۱۱۴؛ پژواک، ۱۳۴۵، ۱۲۶-۱۲۵) امیر مسعود با دو تن از سران سرحدات منطقه غور به نام‌های بوالحسن خلف و شیروان سازش کرد و با کمک آنها توانست قلاع محکم غور را تصرف کند. مشروح این جنگ در تاریخ بیهقی آمده است. این حمله در نهایت به شکست سپاه غوریان و کشته و اسیر شدن جمعی از آنان انجامید (بیهقی، ۱۳۶۲، ۱۱۷، ۱۱۹) غزنویان نیمی از اسیران را به بوالحسن خلف و نیمی دیگر را به شیروان سپردند تا به ولایت‌های خویش ببرند. (همان، ۱۱۹) بدین ترتیب بود که غوریان ترسیدند و خراج‌ها پذیرفتند و مطیع و فرمانبردار گشتند. سردار غور در میش بت، رسولی نزد سلطان فرستاد و اظهار بندگی و اطاعت نمود. بوالحسن خلف و شیروان شفاعت او کرده و امیر عذر او پذیرفت و

با او به شرط آن که هر قلعه‌ای که از حدود غرجستان گرفته است باز دهد صلح نمود. امیر غور هم به آن شرط عمل کرده و قلعه‌های خواسته شده را مسترد نمود. (همانجا)

در این جا سؤالی مطرح است چرا با وجود آنکه غزنویان در حملات قبلی خود به سرزمین غور موفق شدند آن منطقه را تحت سلطه خود درآوردند و ابوعلی بن محمد سوری از خاندان آل شنسب را به عنوان دست‌نشانده خود در آنجا تعیین نمایند، دوباره به غور حمله کردند؟

بعد از فتح غرجستان به دست سلطان محمد غزنوی سردار غور، در میش بت بخشی از غرجستان را تصرف نموده و همین امر باعث گردید که محمود به پسرش مسعود که در آن زمان والی هرات بود دستور حمله به غور را صادر کند. زیرا همان‌طور که اشاره شد در گزارش بیهقی آمده است که یکی از شرایط صلح با غوریان بازگرداندن بخش‌هایی از غرجستان بود که توسط درمیشبت اشغال شده بود. (همان، ۱۱۵-۱۱۴؛ پژوهاک، ۱۳۴۵، ۱۳۱)

هنگامی که سلجوقیان در مشرق خراسان و طخارستان به قدرت رسیدند؛ سرزمین غور منطقه‌ای حایل میان دو حکومت گردید و از این رو موقعیت سوق‌الجیشی مهمی پیدا کرد. مودود جانشین مسعود، در سال ۴۳۸ هجری، سردارش برستگین را در رأس سپاهی برای کمک به پسر یحیی غوری برای مقابله با برادرش ابوعلی به غور فرستاد. برستگین قلعه ابوعلی را در غور تصرف نمود و هم ابوعلی و هم پسر یحیی غوری را به غزنه فرستاد که هر دو در آنجا اعدام شدند. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۰) منهای سراج در مورد این واقعه چیزی عنوان نکرده و خبر دیگری نیز در دست نیست. در مجمع‌الانساب آمده که در زمان سلطان عبدالرشید غزنوی که قدرت غزنویان رو به ضعف نهاده بود، سرزمین غور و غرجستان و سیستان از زیر سلطه غزنویان خارج شده بود. (شبانگاره‌ای، ۱۳۷۶، ۸۵) به هر حال میزان سلطه غزنویان بر غور به حسب موقعیت و قدرت سلاطین غزنوی متفاوت بود.

در زمان ابراهیم غزنوی، ابوعلی برادرزاده‌اش عباس بن شیث از حکومت غور بر کنار شد و عباس خود به امارت غور دست یافت و چون امیرعباس پادشاهی ظالم و خشن بود، باعث نارضایتی مردم غور شد و عده‌ای از بزرگان و اشراف غور از سلطان ابراهیم غزنوی خواستند که در سرزمینشان مداخله کند. ابراهیم نیز در رأس سپاهی به غور عزیمت نمود و با کمک اعیان و

اشراف غور، امیرعباس را اسیر کرده و به غزنه فرستاد و حکومت غور را به پسرش محمد واگذار نمود. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۳۲) بدین ترتیب مناسبات میان غوریان و غزنویان تا زمان سلطنت بهرام‌شاه غزنویان ادامه یافت که در این مدت غزنویان قدرت را در دست داشتند و حاکمان غور دست‌نشانده سلاطین غزنوی بودند.

بهرام شاه کوشید تا سیادت سنتی دودمان خود را بر ناحیه کوهستانی غور تحکیم بخشد، وی امیر غوری قطب‌الدین محمد، ملک الجبال را که دامادش نیز بود با دادن زهر کشت و سپس برادرش سیف‌الدین را که به خونخواهی برادرش قطب‌الدین غزنه را برای مدتی فتح کرده بود به قتل رساند. همین امر باعث لشکرکشی علاء‌الدین حسین به غزنه گردید. وی به انتقام و خونخواهی برادران از فیروزکوه به زمین داور لشکر کشید و سه بار بهرام شاه را شکست داد و بهرام شاه به متصرفات خود در هند گریخت. (همان، ۱/۳۳۱؛ باسورث، ۱۳۷۹، ۵/۱۶۰)

پس از بهرام شاه پسرش خسروشاه بر تخت نشست، اما تهدید غوریان را مجبور ساخت تا به پنجاب عقب‌نشینی کند. خسروشاه در سال ۵۵۵ ق درگذشت. (شبانگاره‌ای، ۱۳۷۶، ۸۷؛ باسورث، ۱۳۷۹، ۵/۱۶۰) و پسرش خسرو ملک آخرین سلطان غزنوی به حکومت رسید که وی نیز مانند پدرش تنها امیر پنجاب بود. در اوایل پادشاهی وی بود که غزها غزنه را تصرف کردند. توسط غزان موقتاً مانع پیشروی غوریان در جلگه هند گردید. این مانع در سال ۵۶۹ ق برداشته شد و غوریان توانستند این شهر را از دست غزها خارج کنند. در آن سال غیاث‌الدین محمد و برادرش شهاب‌الدین به شهر غزنه حمله کردند و غزها را از آنجا بیرون کردند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۵۸-۱/۳۵۷؛ لین پول، ۱۳۶۳، ۲۶۲) بنا بر روایت ابن اثیر غوریان بلافاصله بعد از بیرون کردن غزها از غزنه کوشیدند تا داخل جلگه سند شوند اما خسرو ملک با آوردن سپاهی به معابر سند تهاجم آنان را دفع کرد، اما معزالدین در سال ۵۷۵ ق پیشاور را مسخر ساخت (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۳۵) و دو سال بعد یعنی در سال ۵۷۷ ق به لاهور حمله کرد. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۷؛ هندوشاه، ۱۸۶۸، ۵۶/۱) خسرو ملک یکی از پسرانش را با هدایایی به منظور مصالحه به خدمت معزالدین فرستاد و از او خواست از راهی که آمده باز گردد. معزالدین با درخواست صلح موافقت کرد ولی در سال بعد ایالت دِیبل (دِیپول) در سند را تصاحب نمود و در سال ۵۸۰ ق به لاهور حمله کرد و آن را تصرف

نمود و حسین خرمیل را در آنجا منصوب کرد و خود به غزنه بازگشت. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۷)

خسروملک از غیبت سلطان غوری استفاده کرد و هنگامی که معزالدین در غزنه به سر می‌برد به اتفاق قبایل کهکراں قلعه سالیکوت را که معزالدین در لاهور بنا کرده بود، محاصره کرد ولی موفق به تصرف آن نشد و به ناچار از محاصره دست کشید و عقب‌نشینی کرد. (همانجا) در سال ۵۸۲ق معزالدین دوباره به لاهور حمله برد و این بار تمامی ولایت لاهور را تصرف کرد و سلسله غزنوی را منقرض نمود و علی کرماج، که قبلاً ولایت ملتان را به او سپرده بود، به نیابت خود در لاهور گماشت و خسروملک را به اتفاق پسر و خویشانش به دربار غیاث‌الدین محمد برادرش به غور فرستاد. (همانجا)

خسرو ملک را در قلعه بلروان در غرجستان حبس کردند و پسرش را در قلعه سیفرود در غور نگهداشتند و بعد از پنج سال یعنی در سال ۵۸۷ق هر دو را به قتل رساندند. (همانجا) بدین ترتیب جنگ و جدالی که میان غزنویان و غوریان حدود نیم قرن طول کشید، سرانجام با پیروزی غوریان و انقراض سلسله غزنویان خاتمه یافت.

غوریان و سلجوقیان

بعد از مرگ ملک‌شاه سلجوقی (۴۸۵ق) بین پسرانش بر سر حکومت اختلاف افتاد، (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۰/۲۱۰) که این امر موجب سقوط دولت سلجوقی گردید. سنجر (۵۱۱-۵۵۲ق) یکی از پسران ملک‌شاه، مدت بیست سال از جانب برادرانش حکومت خراسان و ماوراءالنهر را در دست داشت و پس از مرگ سلطان محمد در سال ۵۱۱ق. بر تمامی قلمرو سلجوقی حکومت نمود. (نیشابوری، ۱۳۴۳، ۴-۴۶؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۰/۵۲۵) سکه بنام او ضرب گردید و خطبه بنام وی خوانده شد. سنجر حکومت مقتدری در منطقه شرق ایجاد کرد. وی بخشی از حکومت پدرش را بازسازی نمود و سلطنت او در مقایسه با ضعف و بی‌نظمی که پس از مرگ سلطان محمد در نیمه غربی حکومت سلاجقه بزرگ راه یافته بود بسیار نیرومند بود. سلطان سنجر برخلاف ملک‌شاه مایل به تمرکز حکومت مرکزی نبود، بلکه از ملوک و سلاطین تابعه، هدیه و خراج و در موارد

ضروری قوا دریافت می‌کرد و در امور داخلی آنان دخالت نمی‌کرد. (نیشابوری، ۱۳۳۳، ۴۶-۴۴؛ راوندی، ۱۳۶۴، ۱۷۱-۱۶۹)

غوریان از جمله حاکمانی بودند که به سلطان سنجر خراج می‌پرداختند، چنان‌که جوزجانی اظهار می‌دارد: «عزالدین حسین را با دولت سلجوقی و سلطان سنجر اتصال و محبتی مستحکم بود و به دربار می‌فرستاد.» (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۲۵)

غزنویان نیز در زمان بهرام‌شاه خراجگزار سلجوقیان بودند. بنا به گزارش برخی از مورخان بهرام‌شاه از خویشان نزدیک سنجر بوده و در هنگامی که با برادرش ارسلان شاه بر سر تصاحب قدرت با هم اختلاف داشتند با مساعدت سنجر توانست بر برادرش غلبه کند و غزنه را در سال ۵۱۰ هجری تصرف نماید. (همان، ۱/۲۵۸؛ راوندی، ۱۳۶۴، ۱۶۹-۱۶۸) البته مساعدت سنجر به بهرام‌شاه با توافق قبلی صورت گرفت. بهرام‌شاه می‌بایست در ابتدا، خطبه را به نام خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی خوانده و در پایان نام خودش را ذکر نماید. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۲۵۸؛ باسورث، ۱۳۷۸، ۳۹۷) وی می‌توانست در مقام سلطان غزنوی بر تخت سلطنت بنشیند، اما باید به‌عنوان خراجگزار و فرمانبردار سلطان سنجر عمل می‌نمود. میزان خراج روزانه‌ای که باید می‌پرداخت هزار دینار بود. بهرام‌شاه پس از کشتن سیف‌الدین سوری^۱ (۵۴۱-۵۴۳ق) سرش را به دربار سلطان سنجر فرستاد (راوندی، ۱۳۶۴، ۱۷۵) تا بدین‌وسیله سرسپردگی خویش را به او نشان دهد و او را راضی سازد. از این جریان می‌توان فهمید که سلطان سنجر از غوریان وحشت داشته و آنها را مانع بزرگی در راه پیشرفت فتوحات خود می‌دانسته و احتمالاً در تحریک بهرام‌شاه بر جنگ غوریان نقش داشته است. در نتیجه اقدامات خصمانه غزنویان و سلجوقیان برضد غوریان، سلطان علاءالدین حسین جهانسوز به غزنه حمله برد و بهرام‌شاه را شکست داد و شهر غزنه را فتح نمود و تعداد زیادی را کشت و شهر را به آتش کشید. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۴۶) از این به بعد دشمنی بین سلجوقیان و غوریان آشکار گردید. سلطان علاءالدین حسین از دادن هدایا و کالاهایی که هر سال به دربار

۱. برادر سلطان علاءالدین حسین جهانسوز است که به انتقام قتل برادرش قطب‌الدین به غزنه حمله کرد و بهرام‌شاه را شکست داد و برای مدت کوتاهی در غزنه حکومت نمود و لقب سلطان بر خود نهاد و بر روی نام سنجر خط بطلان کشید. (جوزجانی،

سنجر می‌فرستاد امتناع کرد (همانجا) و همین امر موجب خشم بیشتر سلطان سنجر گردید و سلطان سنجر لشکر خراسان را جمع نمود و عازم ولایت غور شد و بنا بر روایت دیگر سلطان علاءالدین به متصرفات سنجر در هرات حمله برد. (نیشابوری، ۱۳۳۳، ۴۷)

در جنگ با سنجر، غوریان شکست خوردند و علاءالدین حسین به اسارت سنجر درآمد (همانجا) اما سلطان سنجر با توجه به موقعیت خطرناک دولت خود پس از مدتی علاءالدین را با احترام و اکرام آزاد نمود. این اظهار محبت سنجر به دلیل خطری بود که از جانب غزان آشوبگر دولت سلجوقی را تهدید می‌کرد. سنجر می‌خواست از غوریان در مقابل تجاوز و تعدی غزان که در آن هنگام در اطراف بلخ دست به شورش زده بودند استفاده کند بنابراین صلاح را در آن دید که نظر علاءالدین حسین را به سوی خود جلب کند و از غوریان به‌عنوان متفقان بانفوذ استفاده کند. وی تمام اسب‌ها و گله‌های شتران و خزانه خود را به علاءالدین سپرد تا آنها را به غور ببرد و در زمان مناسب به او برگرداند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۴۸)

در جنگی که در سال ۵۴۸ ق در سرزمین بلخ بین غزها و سلجوقیان اتفاق افتاد، سلجوقیان شکست خوردند و سنجر به اسارت غزها درآمد و غزان به طرز فجیعی خراسان را غارت کردند و عده بسیاری از ساکنان آن دیار را کشتند. سنجر مدت سه سال در اسارت غزها بود تا آن که توسط یکی از امرا از چنگ غزها فرار کرد و بار دیگر در مرو به سلطنت نشست؛ اما ضعف و پیری و رنج زندان و تهی شدن خزانه و خرابی مملکت و پراکندگی لشکر موجب اندوه و بیماری او گردید و در سال ۵۵۱ ق درگذشت. (نیشابوری، ۱۳۳، ۵۲) با مرگ سنجر دوران سلطنت سلجوقیان بزرگ در خراسان پایان یافت و محمود جانشین سنجر نیز دارای قدرت چندانی نبود و حکومت متزلزلی را در اختیار داشت. اما در این هنگام که دولت سلجوقیان دچار ضعف و تزلزل شده بود، روز به روز بر قدرت غوریان افزوده می‌شد. به طوری که در سال ۵۶۹ ق، غیاث‌الدین محمد غوری غزها را که مدت سیزده سال شهر غزنه را در دست داشتند شکست داد و آنها را تصرف نمود و به برادرش شهاب‌الدین غوری سپرد. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۵۸-۳۵۷/۱) و بدین ترتیب غوریان پس از سلجوقیان قدرت را در منطقه در دست گرفتند.

غوریان و خوارزمشاهیان

سقوط حکومت سلجوقیان راه را برای افزایش قدرت و وسعت قلمرو غوریان و خوارزمشاهیان باز نمود و آنان توانستند به اهداف توسعه‌طلبانه خود برسند. چنانچه غوریان متصرفات خود را تنها به سوی مشرق گسترش ندادند بلکه در سال ۵۷۱ هجری هرات را تصرف نمودند (خواندمیر، ۱۳۳۳، ۲/۶۰۶) و پس از آن در خراسان رقیب خوارزمشاهیان شدند. آتستر بنیانگذار حقیقی حکومت خوارزمشاهیان در سال ۵۵۱ هجری درگذشت و فرزندش ایل ارسلان جانشین او گردید و بعد از مرگ ایل ارسلان، تکش با کمک قراختائیان برادرش سلطان‌شاه را شکست داد و به تخت سلطنت نشست (۵۶۸ هـ) (جوینی، ۱۹۱۶، ۱۸-۲/۱۷؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ۱۳۷).

غوریان در آغاز نسبت به خوارزمشاهیان برتری داشتند و تنها سلاطین مستقل و قدرتمند بخش شرقی آسیا به‌شمار می‌رفتند. خوارزمشاهیان تنها با کمک نیروهای مزدور و مساعدت و حمایت قراختائیان در منطقه قادر به جنگ بودند. همان‌طور که تکش تاج و تخت سلطنت خود را مدیون قراختائیان بود. در حالی که غوریان علاوه بر نیروهای ترک خویش به جنگجویان هموطن خود متکی بودند. هرچند که این مبارزه و رقابت در نهایت به پیروزی خوارزمشاهیان بر غوریان منتهی گردید ولی این امر به جهت سیاست‌های زیرکانه خوارزمشاهیان صورت پذیرفت. با این‌که تکش تاج و تخت خود را مدیون قراختائیان بود از همان ابتدا فرصت می‌جست تا خود را از زیر یوغ آنان بیرون آورد. با آمدن فرستاده قراختائیان به خوارزم برای دریافت خراج معهود، بهانه قیام و عصیان تکش فراهم گردید. همچنین منابع عاجل تکش در حفظ توازن قدرت در نواحی مرکزی خراسان میان سلطان‌شاه و طغان‌شاه و متوجه ساختن برادرش بر ضد غوریان در مرو و شهرهای دیگر قرار داشت. با توجه به گزارش‌های مورخان مناسبات میان غوریان و خوارزمشاهیان در آغاز حسنه بود. چنان‌که سلطان‌شاه بعد از شکست خوردن از برادر خود تکش برای مدتی نسبتاً طولانی به دربار غیاث‌الدین غوری پناهنده شد.

در این هنگام غیاث‌الدین تمایلی به جنگ و درگیری با خوارزمشاهیان نداشت و تلاش می‌کرد که روابط دوستانه خود را با آنان حفظ کند. چون وضع سیاسی و نظامی غیاث‌الدین برای

رویاری با خوارزمشاهیان مناسب نبود و بخش اعظمی از سپاه او به فرماندهی برادرش شهاب‌الدین درگیر فتح مناطق دیگری بود. در برخی از منابع آمده است که در آغاز سال ۵۷۷ ق امیر همام به عنوان نماینده غوریان از جانب غیاث‌الدین برای مذاکره با سلطان تکش در مورد امور خراسان وارد خوارزم شد و خوارزمشاه قول داد که در بهار سال آینده به خراسان برود و با غیاث‌الدین دیدار نماید و در رمضان همان سال همام‌الدین را همراه نماینده خویش به نام فخرالدین نزد غیاث‌الدین فرستاد (بار تولد، ۱۳۵۲، ۲/۷۱۳)، اما وعده ملاقاتی که خوارزمشاه داده بود انجام نشد و تکش نامه دیگری به غیاث‌الدین نوشت و از او در مورد دیدار معهودی که انجام نگرفت، پوزش خواست. (همانجا، روشن ضمیر، ۸۸۰)

سلطان تکش با زیرکی و عدم اظهار صریح در پذیرفتن یا رد دوستی با غوریان، روابط ظاهراً دوستانه خود را حفظ می‌کرد و درست در همان موقع که نامه‌های دوستانه با غیاث‌الدین رد و بدل می‌کرد با برادرش سلطان شاه نیز پیمان صلح بست و بخش‌هایی از حکومت خراسان را به او واگذار نمود و با این کار می‌خواست آتش دشمنی میان غیاث‌الدین و سلطان‌شاه را شعله‌ور سازد و آنان را با هم درگیر سازد. همین امر هم اتفاق افتاد، چون سلطان شاه بعد از صلح با برادر متوجه سرزمین غوریان گردید و در مقابل سلطان غیاث‌الدین هم به اقدامات دفاعی پرداخت. جنگ بین آنها مدت‌ها ادامه یافت تا آن‌که سلطان غیاث‌الدین در سال ۵۸۸ ق فرمان داد تا سلطان معزالدین از غزنه و ملک شمس‌الدین از بامیان و ملک تاج‌الدین خرب از سیستان، سپاهیان خود را به رودبار مرو اعزام کنند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۵۹) این جنگ مدت شش ماه به طول انجامید و سرانجام سپاهیان غوری موفق شدند سلطان شاه را در کنار مرغاب شکست دهند. (همان، ۱/۳۰۳؛ جویی، ۱۹۱۶، ۲/۲۷) بهاء‌الدین طغرل سنجری که قبلاً در اثر حمله غیاث‌الدین از هرات گریخته و به سلطان شاه پناه برده بود به دست سپاهیان غور اسیر شد و به قتل رسید و سر او را به نزد غیاث‌الدین فرستادند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۰۳؛ خواند میر، ۱۳۳۳، ۲/۶۰۶)

سلطان شاه پس از این شکست به مرو گریخت و تکش که از شکست برادر و رقیب مزاحمش خشنود شده بود فرصت را غنیمت شمرده و سرخس را مورد حمله قرار داد. سلطان شاه هم که از خصومت برادرش آگاه بود نماینده‌ای نزد غیاث‌الدین فرستاد و طلب بخشش کرد. غیاث‌الدین هم

تقاضای او را پذیرفت و به او پناه داد زیرا می‌خواست از او به‌عنوان سدی در مقابل پیشروی‌های تکش استفاده کند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۳۸۲-۱۱/۳۸۱)

غیاث‌الدین نماینده‌ای نزد تکش فرستاد و از او خواست که سهم پدری سلطان‌شاه را به او برگرداند. تکش نیز مجبور شد بار دیگر مرو و سرخس را به سلطان‌شاه واگذار نماید. (جوینی، ۱۹۱۶، ۲/۲۸) سلطان‌شاه پس از صلح با برادر تا مدتی متعرض سرزمین او نشد اما هنگامی که سلطان تکش متوجه ری شده بود، سلطان‌شاه در غیبت او دست به تحرکات نظامی زد و خوارزم را محاصره کرد. سلطان تکش در هنگام مراجعت به خوارزم از این امر آگاه شد و به سرعت خود را به خوارزم رسانید و شهر سرخس را محاصره کرد و آنجا را با کمک و خیانت یکی از سرداران سلطان‌شاه تصرف نمود. (همان، ۲/۲۹) سلطان‌شاه که از این شکست بسیار اندوهگین و افسرده شده بود از شدت غصه در سال ۵۸۹ ق درگذشت. با مرگ او سلطان تکش که مدت‌ها از سوی او در زحمت بود آسوده خاطر گردید و خزائن و اموال و متصرفات او را در اختیار و حکومت مرو را به پسر بزرگترش ناصرالدین ملک‌شاه واگذار نمود و حکومت نیشابور را به پسر دیگرش قطب‌الدین محمد سپرد. (همان، ۲/۳۰)

مورخان معتقدند در آغاز بین غیاث‌الدین غوری و سلطان تکش رابطه دوستانه‌ای برقرار بوده است اما چیزی نگذشت که میان آنها دشمنی و اختلاف به‌وجود آمد. در بروز این اختلاف و دشمنی خلفای عباسی نقش اساسی داشته‌اند زیرا آنان با فرستادن سفرا و هدایا به دربار غیاث‌الدین او را بر ضد خوارزمشاهیان تحریک می‌کردند. جوزجانی در این مورد می‌نویسد: خلیفه الناصر و پیش از او المقتفی نیز چندین بار توسط دو نماینده به اسامی ابن الربیع و ابن الخطیب هدیه و خلعت برای غیاث‌الدین فرستادند و از سوی غیاث‌الدین نیز دو نفر به نام‌های قاضی مجدالدین قدوه و سراج منهاج (پدر منهاج سراج) به حضور خلیفه فرستاده شد. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۶۱)

در طبقات ناصری آمده نماینده خلیفه که ابن الخطیب نام داشت، در هنگام قرائت خطبه در فیروزکوه در روز جمعه و در حضور غیاث‌الدین گفت: «یا ایها الغیاث المستغاث من تکش الطاغی الباغی» (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۰۲)

از این رو غیاث‌الدین به سلطان تکش هشدار داده بود که اگر دست از تهدید خلیفه بردارد به متصرفات او حمله خواهد کرد. در سال ۵۹۴ ق غیاث‌الدین، به بهاء‌الدین سام امیر بامیان فرمان لشکرکشی به خراسان صادر کرد. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۳۵؛ روشن ضمیر، ۹۲) سلطان تکش هم برای مقابله با آنان از قراختائیان درخواست کمک نمود. قراختائیان این پیشنهاد را پذیرفتند و لشکری را به فرماندهی تاینگو به نواحی و اطراف ممالک غوری اعزام داشتند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲۹/۱۳۵) در این هنگام غیاث‌الدین به شدت بیمار بود و شهاب‌الدین در هندوستان به سر می‌برد. غیاث‌الدین سپاهی را به سرکردگی محمد بن خرنک حاکم طالقان و حسین بن خرمیل حاکم کرزبان (جوزجان) برای تقویت نیروی نظامی بهاء‌الدین سام به بلخ اعزام نمود. (همانجا، ۱۳۶، ۱۲) سرانجام سپاه غوریان توانستند قراختائیان را بر کران جیحون شکست دهند. (همانجا) تکش خود عازم هرات گردید ولی نتوانست خود را به موقع به آنها برساند. قراختائیان از شکست و عدم همکاری سلطان تکش بسیار خشمگین شدند و او را سرزنش کردند و ادعای خسارت نمودند که جواب منفی شنیدند. قراختائیان که از این پاسخ عصبانی شده بودند شهر خوارزم را به محاصره درآوردند اما موفق به انجام کاری نشدند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۳۷) تکش خوارزمشاه که موقعیت خود را در خطر می‌دید درصدد صلح و دوستی با غیاث‌الدین برآمد، ولی غیاث‌الدین که به او اعتمادی نداشت به درخواست او اعتنا نکرد. (همان، ۱۲/۱۵۶)

سلطان تکش در ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ ق. درگذشت. پس از مرگ تکش چون پسر بزرگش ملک‌شاه در زمان حیات پدر فوت کرده بود، پسر دومش قطب‌الدین محمد به تخت سلطنت نشست. (همان، ۱۲/۱۵۷) هندوخان پسر ملک‌شاه که مدعی سلطنت بود به مرو رفت و در آنجا مشغول جمع‌آوری سپاه گردید. سلطان محمد برای مقابله با او سپاهی اعزام کرد و هندوخان مجبور به فرار گردید و به غیاث‌الدین غوری پناهنده شد و تقاضای کمک نمود و در مقابل وعده داد که تابع غور شده و به نام سلطان غور خطبه بخواند. (همانجا)

غیاث‌الدین که هدف اصلی‌اش تصرف خراسان بود به‌عنوان دفاع از حقوق هندوخان به هجوم خود جنبه مشروعیت داد و برای اجرای مقاصد خود از برادرش شهاب‌الدین که در هندوستان به سر می‌برد خواست تا به غور بازگردد. (همدانی، ۱۳۷۴، ۱/۱۸۷؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۵۸/۱۵۹)

۱۲؛ روشن ضمیر، ۹۵) بعد از بازگشت، شهاب‌الدین بلافاصله حمله به خراسان را آغاز و شهر نیشابور را فتح کردند و حاکم نیشابور، علی شاه پسر سلطان تکش و عده‌ای از بزرگان خوارزم را اسیر کردند و ضیاء‌الدین محمد علی شَنَسَبی، پسر عموی سلطان غیاث‌الدین را به امارت نیشابور گماشتند و به هرات بازگشتند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۶۶) غیاث‌الدین غوری در سال بعد یعنی ۵۹۸ ق موفق به فتح مرو و دیگر شهرهای خراسان از جمله سرخس، نساء و ایبورد گردید. وی حکومت مرو را به هندوخان که در جنگ او را همراهی کرده بود تسلیم کرد و به مردم آنجا سفارش کرد که از او اطاعت کنند. (همان، ۱۲/۱۶۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۶۰) سرخس را نیز به پسر عموی خود یعنی امیرزنگی بن مسعود واگذار نمود. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۶۵)

در این هنگام قدرت غوریان به حدی بود که سلطان محمد خوارزمشاه پس از مرگ تکش هیأتی را به نمایندگی نزد غیاث‌الدین و معزالدین فرستاد و خواستار روابط نزدیک و دوستانه با آنان شد و از سلطان غور تقاضای فرزند خواندگی نمود. مضمون پیام وی به روایت جوزجانی چنین است: «میان سلاطین و میان پدر من عهد مودت و مرافقت مستحکم بود. بنده می‌خواهد تا بدان قرار در سلک دیگر بندگان باشم. اگر رای اعلی صواب بیند مادر مرا سلطان غازی معزالدین و الدین، در حباله نکاح خود درآورد و بنده را فرزند خواند و از حضرت غیاثیه بنده (را) تشریف و مثال خوارزم و خراسان باشد، بنده تمام عراق و ماوراءالنهر را از دست مخالفان مستخلص کند.» (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۶۰) سلطان محمد می‌خواست از این طریق ولایت نیشابور را به دست آورد ولی غیاث‌الدین چون محمد خوارزمشاه را آنچنان نیرومند نمی‌دانست، خواهش او را نپذیرفت. سلطان محمد پس از عدم پذیرش پیشنهادش پیامی بدین مضمون فرستاد «گمان می‌بردم که تو پس از مرگ پدرم از من دلجویی کنی و مرا یاری دهی که بر قراختانیان چیره شوم و آنها را از شهرهای من برانی و اگر این کار را انجام ندادی لااقل در صدد آزارم نباشی و شهرهایم را نگیری. اکنون چیزی که از تو می‌خواهم این است که آنچه از من گرفته‌ای به من برگردانی و گرنه چنانچه نتوانم شهرهای خود را بگیرم، برای جنگ با تو از قراختانیان و ترکان و دیگران یاری خواهم خواست. من سرگرم سوگواری مرگ پدر و سامان دادن به اوضاع داخلی قلمرو خود بودم

و همین گرفتاری سبب شد که فرصت مقابله با سپاه شما را نیابم و گرنه از مقابله با شما و فتح سرزمین‌هایتان عاجز نیستم.» (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۷۳)

غیاث‌الدین از جواب به این نامه تهدیدآمیز ظفره می‌رفت و سعی در طولانی کردن مدت زمان مراسلات داشت، زیرا برادرش شهاب‌الدین در هندوستان به سر می‌برد و خودش نیز دچار بیماری نقرس شده بود. محمد خوارزمشاه در عین حال از علاء‌الدین (ضیاء‌الدین) حکمران نیشابور که از جانب غیاث‌الدین تعیین شده بود خواست نیشابور را ترک کند. علاء‌الدین، غیاث‌الدین را از این جریان آگاه کرد و به او نوشت که مردم آنجا به خوارزمیان تمایل دارند. اما غیاث‌الدین او را تشویق و ترغیب نمود و به او وعده کمک و یاری رساندن داد و از او خواست که در آنجا بماند.

خوارزمشاه در نیمه ذی‌الحجه سال ۵۹۷ با سپاه‌هایی که گرد آورده بود به سوی خراسان حرکت کرد. همین که وی نزدیک شهر نسا و ایبورد شد، هندوخان پسر برادرش که از جانب غیاث‌الدین به حکومت مرو منصوب شده بود، مرو را رها کرد و به فیروزکوه نزد غیاث‌الدین رفت. (همانجا) خوارزمشاه سپس به سمت نیشابور حرکت کرد و آنجا را محاصره نمود و از علاء‌الدین (ضیاء‌الدین) امیر نیشابور خواست خود را تسلیم کند. علاء‌الدین (ضیاء‌الدین) در انتظار رسیدن قوای کمکی به مدت دو ماه مقاومت کرد. سرانجام علاء‌الدین (ضیاء‌الدین) به ناچار از خوارزمشاه امان خواست. (همانجا) سلطان محمد پس از تسلیم شدن وی به او و مدافعان غوری همان‌گونه که وعده داده بود آزاری نرساند و آنان را مورد احسان قرار داد و آزاد کرد و به آنها هدایای بسیاری بخشید و از علاء‌الدین (ضیاء‌الدین) خواست که بین او و سلاطین غور، صلح و آشتی برقرار کند و او نیز پذیرفت. (همانجا) آنگاه خوارزمشاه به سوی سرخس حرکت کرد و آنجا را به مدت چهل روز محاصره کرد و جنگ‌های زیادی بین دو طرف در گرفت و امیر تاج‌الدین زنگی بن مسعود که از طرف غیاث‌الدین امارت سرخس را به عهده داشت مقاومت سختی از خود نشان داد. (همان، ۱۷۵-۱۲/۱۷۴) به علت طول مدت محاصره مردم از لحاظ سوخت در مضیقه قرار گرفتند. امیر تاج‌الدین زنگی نماینده‌ای به سوی خوارزمشاه فرستاد و از او خواست که اگر قوای خود را از اطراف شهر عقب بکشد وی به اتفاق قوای خود شهر را ترک خواهند کرد. سلطان

محمد قبول کرد اما زنگی پس از خارج شدن از شهر احتیاجات قوای خود را تأمین کرد و به شهر بازگشت. سلطان محمد نیز به علت طولانی شدن جنگ به خوارزم بازگشت و گروهی از فرماندهان را برای محاصره سرخس باقی گذاشت. (همانجا) در این هنگام محمد بن چریک والی طالقان که از امیران غوری بود، به زنگی خبر داد که قصد دارد دست به یک تهاجم ناگهانی بزند. چون خوارزمیان متوجه شدند دست از محاصره کشیده و از آنجا دور شدند. (همانجا)

بعد از مرگ سلطان غیاث‌الدین در سال ۵۹۹ ق (همان، ۱۲/۱۸۰) معزالدین در نواحی طوس و سرخس با خوارزمشاه درگیر شد که در این جنگ‌ها خوارزمشاه شکست خورد و معزالدین نواحی طوس و سرخس و مرو را اشغال نمود و محمد خرنک را که از سرداران شجاع و جنگ‌آور بود به حکومت مرو منصوب کرد. (جوینی، ۱۹۱۶، ۲/۵۶)

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۰ هجری از غیبت معزالدین استفاده نمود و به سوی مرو حمله کرد و آن شهر را محاصره نمود و محمد خرنک را شکست داد و او را به قتل رسانید و پسرش را به خوارزم فرستاد. (همانجا، ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۸۱-۱۲/۱۸۰)

معزالدین که در آن هنگام در لاهور مشغول سرکوب شورشیان هند بود، از شنیدن خبر پیروزی‌های محمد خوارزمشاه به‌خصوص از کشته‌شدن حاکم مرو محمد خرنک خشمگین شده بود، از آرام کردن اوضاع هندوستان و فراهم آوردن سپاه و تجهیزات لازم به سوی خوارزم حرکت و در کنار رود قراسو یکی از شعبه‌های جیحون خوارزمیان را شکست داد. (جوینی، ۱۹۱۶، ۵۴-۵۳/۲) وی پس از این پیروزی گرگانج پایتخت خوارزم را محاصره کرد. ولی این محاصره طولانی بی‌نتیجه ماند، زیرا تمام مردم شهر به اتفاق و با وحدت کلمه به دفاع برخاستند. مخصوصاً که فقیه شافعی امام شهاب‌الدین خیوقی مردم را به نبرد با دشمن دعوت می‌کرد و از طرف دیگر ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه نیز در گرگانج در آماده ساختن افراد و تجهیزات نظامی نقش مهمی داشت. (همان، ۲/۵۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۴۰۲؛ بار تولد، ۱۳۵۲، ۷۳۳-۲/۷۳۱) در این هنگام سلطان محمد خوارزمشاه با تعدادی اندکی سپاه که همراه داشت توانست وارد شهر شود و به‌زودی موفق شد تعداد زیادی افراد مسلح گرد آورد. سلطان محمد در همین هنگام فرستاده‌ای نزد گورخان اعزام کرد و از او کمک خواست. سپاه قراختائیان تحت فرماندهی تاینگو که در طراز

(تلاس) ساکن بود (همان‌جا، جوینی، ۱۹۱۶، ۲/۵۵) همراه سلطان عثمان حکمران سمرقند و سپاه وی به کمک خوارزمشاه آمدند. معزالدین ناچار به عقب‌نشینی شد و به سوی بلخ رفت. سلطان محمد آنان را تا هزار اسب تعقیب کرد. گرچه شهاب‌الدین به مقاومت پرداخت اما سرانجام شکست خورد و بسیاری از همراهان و فرماندهان او اسیر شدند. خوارزمشاه با غنائمی که به دست آورده بود به گرگانج بازگشت، اما قراختائیان به تعقیب سپاه غوریان پرداختند و آنها را در نزدیکی قلعه اندخوی محاصره کردند. شهاب‌الدین با قوای اندکی به قلعه اندخوی پناه برد و در آنجا به محاصره افتاد، ولی حاکم سمرقند در این وضعیت دشوار به کمک معزالدین شتافت و پیشنهاد صلح داد زیرا میل نداشت که حاکم مسلمان اسیر کفار شود و به دست آنها به قتل برسد. (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۸۶؛ جوینی، ۱۹۱۶، ۵۸-۵۵؛ خواندمیر، ۱۳۳۳، ۲/۶۳۲) برطبق توافق صلح قرار شد قراختائیان به غوریان اجازه دهند به متصرفات خویش بازگردند، البته به شرط آنکه غوریان تمام خزائن و تجهیزات و ساز و برگ خود را به قراختائیان واگذار نمایند. (همانجا)

معزالدین با از دست دادن قوای عمده خود به غزنه بازگشت. شکست‌های پی‌درپی او باعث از دست رفتن تمامی شهرهای خراسان به جز هرات گردید و حکمرانان او یکی از پس دیگری سربرافراشته و اعلام استقلال نمودند. معزالدین پس از اعاده نظم با محمد خوارزمشاه پیمان صلح و اتحاد بست. اما دو ماه بعد، امیر تاج‌الدین زنگی والی بلخ با گروهی از سپاهیان غور مرو رود را مورد حمله قرار داد و محافظ آنجا را به هلاکت رساند و اموال مردم را به زور گرفت و آنها را مورد ظلم و ستم قرار داد. (همانجا) خوارزمشاه، بدرالدین چقر و تاج‌الدین علی را از ابیورد به مقابله با وی فرستاد که در این جنگ تاج‌الدین زنگی نیز همراه ده تن از رفقای اسیر گردیدند و به خوارزم فرستاده شدند و در آنجا به قتل رسیدند. (جوینی، ۱۹۱۶، ۲/۵۸)

شهاب‌الدین با وجود صلح با خوارزمشاه شکستی را که از سلطان محمد و قراختائیان متحمل شده بود از یاد نبرد. وی برای جبران شکست به منظور تهیه قوا و تجهیزات کافی به هندوستان رفت و با فراهم ساختن امکانات لازم به سوی غزنه حرکت کرد که در راه بازگشت به غزنه به قتل رسید. (جوینی، ۱۹۱۶، ۲/۵۹)

بعد از مرگ شهاب‌الدین، غیاث‌الدین محمود فرزند غیاث‌الدین محمد به سلطنت رسید ولی اقتدار و کاردانی پدر و عمویش را نداشت. اختلافات شدید میان سران غور و پراکندگی قدرت، موجبات ضعف قدرت غوریان را فراهم آورد. سلطان محمد خوارزمشاه با توجه به وضع موجود غوریان، شهرهای بلخ و کرزبان (جوزجان) و ترمذ را متصرف گردید و هرات را نیز با اظهار اطاعت و فرمانبرداری حاکم آن حسین خرمیل تحت فرمان خود درآورد. (همان، ۲/۶۷) اقدام غیاث‌الدین محمود در مقابله با تسلط خوارزمیان بر هرات به جایی نرسید و سپاه وی توسط خرمیل محاصره و پراکنده گردید. این حوادث و نیز در معرض خطر قرار گرفتن دروازه‌های بادغیس در مقابل هرات و تصرف بلخ و ملحقیات آن توسط خوارزمشاه و از طرف دیگر مبارزه داخلی بین امیران غوری، سلطان غیاث‌الدین محمود را مجبور به سکوت در مقابل اقدامات محمد خوارزمشاه نمود. (همان، ۶۴-۲/۶۳) این درگیری‌ها و آشفتگی‌ها موقعیت مناسبی برای پیشرفت‌های نظامی و سیاسی خوارزمشاه به وجود آورد. درحالی‌که موقعیت سیاسی و نظامی غیاث‌الدین محمود در آن هنگام بسیار اسفناک بود.

در سال ۶۰۶ق. میان سلطان محمد و برادرش ملک علاء‌الدین علیشاه اختلاف و منازعتی ایجاد گردید که در پی آن علیشاه به فیروزکوه آمد و به غیاث‌الدین محمود پناهنده شد و از طرف وی با مهربانی و عطوفت مورد استقبال قرار گرفت. (جونی، ۱۹۱۶، ۲/۸۵؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۲۶۶-۱۲/۲۶۷) چون سلطان محمد خوارزمشاه از این جریان آگاه شد فرستاده‌ای را به فیروزکوه اعزام نمود و با خاطر نشان کردن عهدنامه‌ای که میان او و غیاث‌الدین محمود بسته شده بود خواهان توقیف علیشاه گردید. (همانجا) غیاث‌الدین محمود هم براساس آن عهدنامه دستور داد تا علیشاه را دستگیر و در قصری به نام برکوشک زندانی کنند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۴۷) همراهان علیشاه که با وی به فیروزکوه آمده بودند از غیاث‌الدین خواستند که او را آزاد کند ولی چون نتیجه‌ای نگرفتند غیاث‌الدین محمود را در سال ۶۰۷ق به قتل رساندند.

پس از قتل غیاث‌الدین محمود، فرزند خردسالش بهاء‌الدین سام به سلطنت رسید. (همان، ۳۷۷/۱) امرای ترک و غور برای مقابله با خوارزمشاه، علیشاه را به تخت سلطنت فیروزکوه نشانندند. (همان، ۱/۳۸۰) علاء‌الدین آتسز با کمک و مساعدت خوارزمشاه، بهاء‌الدین را شکست داد و وی

را به همراه خانواده‌اش به خوارزم تبعید کرد. حکومت علاءالدین آتسز چندان دوام نداشت و وی در درگیری با تاج‌الدین یلدز کشته شد. (خواندمیر، ۱۳۳۳، ۲/۶۰۹) (۶۱۱ق) بدین ترتیب فرمانروایی غور به دست تاج‌الدین یلدز افتاد. در این هنگام سلطان محمد خوارزمشاه مشغول مقابله با قراختائیان بود ولی هنگامی که از این ماجرا مطلع گردید سفیری نزد تاج‌الدین فرستاد و از او خواست که سکه و خطبه را به نام او کند. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۳۰۹) یلدز به این پیشنهاد جواب مثبتی نداد. خوارزمشاه در سال ۶۱۲ ق به سوی غزنه حرکت کرد و آن شهر را تسخیر نمود و تاج‌الدین یلدز به هندوستان گریخت. (همان، ۳۱۱-۱۲/۳۱۰)

در این هنگام علاءالدین محمد پسر ملک شجاع‌الدین ابوعلی که پس از کشته شدن آتسز به حکومت فیروزکوه منصوب شده بود، شهر فیروزکوه و خزائن و اموالی را که در اختیار داشت تسلیم سلطان محمد خوارزمشاه نمود و خود به فرمان خوارزمشاه به خوارزم رفت و بعد از مدتی در آن شهر درگذشت. (همانجا) بدین ترتیب با اشغال فیروزکوه و مرگ علاءالدین محمد دوران حکمرانی امرای غوری به پایان رسید.

غوریان و حاکمان هند

اولین حمله معزالدین به هندوستان در سال ۵۷۱ ق صورت پذیرفت که در این حمله مناطق مولتان و اوچه را فتح کرد. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۷؛ نظام‌الدین، ۱۹۲۷، ۱/۳۶) و فرمانروایی آنجا را به علی کرماخ سپرد و به غزنه بازگشت. (Defrenery, 1844, 265-283) سپس وی در سال ۵۷۴ ق به نهر واله حمله کرد که در این تهاجم از بهیم دیواری (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۶؛ نظام‌الدین، ۱۹۲۷، ۱/۳۶) راچه جوان آنجا شکست خورد و تلفات زیادی متحمل شد و بدون فتح رهسپار غزنین گردید.

معزالدین در سال ۵۷۵ ق به پیشاور حمله کرد و آنجا را تصرف نمود (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۷) و سپس در سال ۵۷۶ ق به لاهور لشکر کشید. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۶؛ نظام‌الدین، ۱۹۲۷، ۱/۳۶) در آن زمان ملک خسرو غزنوی پادشاه لاهور بود. شاه غزنوی که تاب مقاومت در برابر سپاه غوری را نداشت تصمیم به صلح گرفت و پسرش ملک شاه را همراه با یک زنجیر فیل به

خدمت معزالدین فرستاد. پس از عقد قرارداد صلح معزالدین، پسر خسرو ملک را به عنوان گروگان همراه خود برد. (همانجا) در سال بعد ایالت دیول از توابع سند را تصرف نمود. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۷؛ هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۶) و در سال ۵۸۰ ق بار دیگر به لاهور لشکر کشید که احتمالاً علت لشکرکشی وی سرپیچی خسرو ملک از قرارداد صلح بوده است. معزالدین در این جنگ اطراف و نواحی شهر لاهور را تصرف نمود و در راه بازگشت قلعه سیالکوت را عمارت کرد و حسین بن خرمیل را به فرمانروایی آنجا منصوب و به غزنه بازگشت. (همانجا)

در زمانی که معزالدین در غزنه به سر می برد خسرو ملک از فرصت استفاده کرده و با جمع آوری سپاه فراوانی از هند با کمک قبایل کهکرا، قلعه سیالکوت را محاصره نمود ولی موفق به تصرف آنجا نشد و به ناچار به لاهور بازگشت. در سال ۵۸۲ ق. معزالدین به لاهور حمله برد و لاهور را تصرف نمود. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۷) و این بار پیشنهاد صلح خسرو ملک را نپذیرفت. معزالدین، خسرو ملک و پسرش و خویشان نزدیک وی را دستگیر نمود و به دربار برادرش غیاث الدین فرستاد و غیاث الدین آنها را در غرستان زندانی کرد.^۱ زمانی که غیاث الدین در خراسان با سلطان شاه خوارزمی درگیر جنگ بود برای جلوگیری از خطر احتمالی، خسرو ملک و پسرش را به قتل رسانید (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۵۸-۵۶) و بدین ترتیب به حکومت بازماندگان غزنوی در هند پایان داد.

معزالدین محمد بعد از فتح پنجاب آنجا را مرکز حمله به سایر نقاط هند قرار داد. در آن هنگام در شمال هندوستان دو دولت مهم از راجپوت وجود داشت که با هم رقابت داشتند. یکی کانوج تحت حکومت چیچاندرا و دیگری دهلی و از میر که هر دو با هم تحت حکومت پریتوی راج اداره می شدند. لیکن رقابتی بین این دو پادشاه پدید آمد که با هم بنای خصومت گذاشتند، رؤسای راجپوت به دو دسته تقسیم شدند، یک دسته طرفدار چیچاندرا و دسته دیگر از پریتوی حمایت می کردند. (دولافوز، ۱۳۱۶، ۹۳) همین اتفاق و دو دستگی از عوامل مهم پیروزی های سپاه غوریان در هندوستان بوده است.

۱. خسرو ملک در قلعه بلروان و پسرش در قلعه سیفرود زندانی شد. (جوزجانی، ۳۹۸/۱، شیر محمد خان، ۷۰)

معزالدین در سال ۵۸۷ ق. به جانب قلعه پتهنده (سرهند) لشکر کشید و آنجا را تصرف نمود. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۷؛ جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۸) پربتوی که سلطنت دهلی و اجمیر را در دست و در جنگاوری و پهلوانی شهره بود، به فرماندهی سپاه بزرگی مشتمل بر دویست هزار اسب و سی هزار فیل به مقابله پرداخت. امرای دیگر راجپوت هم به او کمک کردند. جنگ در نزدیکی تراین^۱ روی داد. در این نبرد سپاه پربتوی به سختی جنگید و سپاه غوری را شکست داد. تا آنجا که معزالدین به شدت مجروح شد ولی به طور معجزه‌آسایی از معرکه جنگ نجات یافت. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۳۹۹-۴۰۰) معزالدین در حالی که از این شکست به شدت متأثر شده بود به غزنه بازگشت و فرماندهان لشکر را که از جنگ گریخته بودند توبیخ کرد. پربتوی پس از این پیروزی قلعه پتهنده را که قاضی تولک فرمانروایی آنجا را از جانب معزالدین داشت، محاصره کرد. محصورین قلعه پتهنده به مدت یکسال و یک ماه مقاومت کردند ولی عاقبت مصالحه برقرار شد و ساکنان قلعه تسلیم شدند. (همانجا؛ نظام‌الدین، ۱۹۲۷، ۱/۳۸) معزالدین با خاطری رنجیده به وطنش بازگشت. اما او کسی نبود که از شکست مرعوب شود و از هدف خویش بازماند. چنانچه برای مدتی دست از جنگ کشید و در این مدت سپاه بزرگی آماده کرد و سال بعد مجدداً به جانب هند آمد و در آنجا مورد استقبال گرمی واقع شد. (همان، ۱/۴۰) پربتوی راج نیز از تمام رؤسای راجپوت کمک خواست و لشکر بزرگی جمع‌آوری نمود. هر دو سپاه مجدداً در سال ۵۸۸ ق در همان منطقه تراین مقابل یکدیگر قرار گرفتند. راجه‌های راجپوت که در جنگ قبلی دلیر شده بودند نامه تهدیدآمیزی به سلطان معزالدین نوشتند. سلطان غور که از شکست سال گذشته دل پرکینه‌ای داشت در این جنگ از هیچ‌گونه حيله و تدبیری دریغ نمی‌کرد. به همین جهت در جواب نامه تهدیدآمیز به نرمی پاسخ داد که مرا در این جنگ اختیاری نیست، به فرمان برادر تاجدارم بدین جا آمده‌ام. باید به من مهلت دهید تا از او اجازه بگیرم تا پتهنده و پنجاب مال ما و بقیه نواحی از آن شما باشد. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۸) راجه‌های مغرور از این جواب مطمئن شدند که سلطان غوری به قدری ضعیف شده که تمایل به جنگ ندارد و آماده صلح می‌باشد. پس لشکریان هند

غافل شدند و سلطان معزالدین از غفلت آنان استفاده نمود و به‌طور ناگهانی بر آنان حمله برد. (همانجا؛ نظام الدین، ۱۹۲۷، ۳۹-۱/۳۸) سپاهیان غور به دسته‌های متعددی تقسیم شده بودند. معزالدین به آنان دستور داده بود که اول حمله و سپس فرار کنند تا دشمن جلو بیاید و چون جلو آمدند باز بر آنان حمله کنند. به این روش، جنگ در تمام روز برپا بود تا این که سپاه پرتوی متلاشی شد و پرتوی راج در حال فرار دستگیر و به فرمان سلطان معزالدین به قتل رسید. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۴۰۱-۱/۴۰۰؛ هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۸)

در این جنگ غنائم زیادی نصیب سپاه غور گردید. بعد از این جنگ و شکست دشمن، معزالدین با خیالی آسوده به سوی دهلی حرکت کرد و آن شهر بزرگ را به آسانی تصرف کرد و سپس به سوی اجمیر رفت و آنجا را نیز متصرف شد و امور آنجا را به کولا پسر پرتوی سپرد. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۹۳) وی همچنین قلعه‌های کهرام،^۱ سرستی،^۲ هانسی،^۳ سمانه^۴ را فتح کرد. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۸؛ جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۴۰۱؛ دولافوز، ۱۳۱۶، ۹۵) سپس قطب الدین ایبک را در قلعه کهرام به نیابت خود منصوب و اداره امور نظامی و سیاسی متصرفات هند را نیز به‌عهده او گذاشت و آنگاه به غزنه بازگشت. (همانجا)

سلطان محمد غوری بار دیگر در سال ۵۹۰ ق با سپاهیان خود عازم فَنُوج (کانوج) که چیچانداری مذکور فرمانروایی آنجا را در دست داشت، گردید. چیچاندرا که از شکست پرتوی و از این که با او مخالفت کرده و در جنگ به او کمک نکرده (همانجا) بود به شدت متأثر و انده‌گین بود در مقابل سپاه غوری در نزدیکی چندوار^۵ مقاومت کرد و در دفع دشمن بسیار کوشید اما بر اثر تیری که به او اصابت کرد کشته شد و سپاهش منهزم گردید. (شیرمحمد خان، ۷۲)

1. Kuhram
2. Sursat
3. Hansi
4. Samaneh
5. Chandawar

سپاهیان غوری از آنجا به جانب اسنی^۱ در چهارده فرسخی جنوب غرب قنوج، حرکت کردند. اسنی حصارى بود که راجه، خزائن خود را در آن ذخیره کرده بود. پس از مدتی نبرد حصار فتح شد و خزائن آن به دست سلطان محمد افتاد. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۵۸) سپس سلطان به سوی بنارس^۲ حرکت کرد. در بنارس رؤسای قبایل هند تبعیت خود را اعلام داشتند و نام و القاب سلطان را بر روی سکه زدند. در نواحی بنارس حدود هزار پرستشگاه ویران شد. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۶۱؛ شیرمحمد خان، ۷۲) معزالدین پس از فتح این مناطق قطب‌الدین آیبک را همچون گذشته، به جانشینی خود در هند باقی گذاشت و عازم غزنه گردید.

سلطان معزالدین در سال ۵۹۲ ق به منظور تکمیل فتوحات خود عازم هند گردید و قلعه تهنگر^۳ و یا به عبارت دیگر بیانه را در هشتاد میلی آگره فتح کرد و فرماندهی آنجا را به بهاء‌الدین طغرل یکی از غلامان و سرداران سپاه خود سپرد. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۶۴) بهاء‌الدین پس از استقرار و تسلط بر اوضاع دستور داد تا قلعه‌ای به نام سلطان کوت^۴ را در آنجا ساختند و آن را مرکز ستاد فرماندهی خود قرار داد. (همانجا، جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱/۴۲۱)

معزالدین سپس قلعه گالیوار^۵ را محاصره کرد و چون مدت محاصره به طول انجامید، فرمانروای آن از معزالدین تقاضای صلح کرد. سلطان پیشنهاد صلح را پذیرفت و به محاصره پایان داد و بهاء‌الدین طغرل را به نیابت خود برای ادامه مذاکرات در آن منطقه قرار داد. طغرل موفق شد آن ناحیه را جزء متصرفات غوریان کند. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۶۲)

پس از بازگشت معزالدین به غزنه، بعضی از فرمانروایان هند شمالی دست به شورش زدند. راجه‌های نتران یعنی راجپوتان با راجه نهرواله متحد شدند و قصد کردند اجمیر را از تصرف مسلمانان خارج کنند. (همان، ۶۳-۱/۶۲)

1. Asni
2. Banaras
3. Tahangarh
4. Sultankot
5. Gwalior

قطب‌الدین آیبک به جنگ با آنها پرداخت ولی در محاصره دشمن قرار گرفت چون این خبر به معزالدین محمد رسید، سپاه فراوانی از غزنه به کمک او فرستاد. به محض رسیدن قوای کمکی از غزنه محاصره دشمن شکسته شد و قطب‌الدین از این مهلکه نجات یافت. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۴۳۱-۴۳۲)

سپس قطب‌الدین در سال ۵۹۳ق به گجرات و نهرواله حمله برد و آن نواحی را تصرف کرد. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۶۱-۶۲/۱) و یکی از سرداران خود را به فرماندهی گجرات منصوب کرد و به دهلی بازگشت. وی همچنین قلعه کالپی^۱، کالنجر^۲ و مهوبه^۳ را تصرف نمود و در اختیار سرداران خود قرار داد. (همان، ۱/۶۳)

بدین ترتیب تمام نقاط مهم هند شمالی تحت تسلط غوریان درآمد. در آن هنگام که سرداران معزالدین در هندوستان به فتوحات مشغول بودند، معزالدین در سال ۶۰۱ ق. مشغول جنگ با قراختائیان بود که در این جنگ شکست خورد. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۴۰۴-۴۰۳ / ۱) شکست وی موجب شورش‌های قبایل در هند گردید. قبیله کهکهر به گمان این که سلطان به قتل رسیده است دست به شورش زدند. معزالدین به قصد سرکوب شورشیان عازم هند گردید و با کمک قطب‌الدین اوضاع را آرام ساخت سپس هنگام مراجعت از هند در سال ۶۰۲ ق. در راه غزنه به قتل رسید. در مورد قتل معزالدین محمد نظرات مختلفی وجود دارد برخی از مورخان کشته شدن او را به فداییان فرقه اسماعیلیه نسبت داده‌اند. (هندوشاه، ۱۸۶۸، ۱/۶۰) عده‌ای هم گفته‌اند که به دست فردی از قبیله کهکهر^۴ به قتل رسیده است. (ابن اثیر، ۱۹۷۹، ۱۲/۲۱۲؛ معتمد السلطان، ۱۳۶۵، ۲۱۷) اما با جمع این دو خبر می‌توان گفت که پیروان فرقه اسماعیلیه به دلیل کینه‌ای که نسبت به وی داشتند چون مدت‌ها بود که از سوی والی غور علاء الدین محمد بن علی سرکوب می شدند، (ابن

1. Calpy
2. Kaligar
3. Mahobe
4. Khekhar

اثر، ۱۹۷۹، ۱۲/۱۸۹) با کمک افرادی از قبیله کهکهر که آنها نیز درصدد انتقام از او بودند او را به قتل رسانیدند.

نتیجه

حکومت غوریان یک حکومت مقتدر ایرانی نژاد بودند که به مدت بیش از نیم قرن قدرت مهمی در منطقه خراسان بزرگ، هندوستان، سیستان برپا ساخته و در برابر حکومت‌های قدرتمندی چون غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان سربرافراشتند و در مقاطعی از تاریخ سیاسی خود با سرنگونی برخی از این حکومت‌ها تحول عمده‌ای را در تاریخ سیاسی اسلام موجب گردیدند، با این وجود کمتر مورد توجه محققان قرار گرفتند.

شاید دلیل عمده این کم‌توجهی را بتوان از پیامدهای تهاجم مغول و بالطبع از بین رفتن آثاری که درباره این خاندان نوشته شده و یا به بخشی از تاریخ این سلسله اشاره کرده‌اند، دانست. بین غوریان و خلفای عباسی روابط دوستانه‌ای برقرار بود تا آنجا که میان دو طرف بارها سفیر مبادله می‌گردید و خلیفه الناصر قصد داشت به کمک غوریان قدرت تضعیف شده عباسی را احیاء کند.

سلسله غوریان بعد از مرگ سلطان معزالدین محمد رو به تجزیه نهاد که همین امر موجب گردید که خوارزمشاهیان مراکز مهم غوریان را تحت تصرف خود درآورده و سلسله غوریان را در منطقه خراسان و ماوراءالنهر سرنگون سازند. اما سلاطین مملوک غور، در هند توانستند بیش از دو قرن حکومت غوریان را در هند ادامه دهند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۹۷۹ م)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر.
ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، (۱۹۹۴ م)، وفيات الاعیان، بیروت، دارصادر.
بارتولد، (۱۳۵۲)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

باسورث، کلیفورد ادموند، (۱۳۴۹)، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

باسورث، کلیفورد ادموند (گردآورنده)، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

بیهق، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۷۷)، تاریخ بیهقی، به کوشش قاسم غنی و علی اکبر فیاض، تهران، امیرکبیر.

پژواک، عتیق‌الله، (۱۳۴۵)، غوریان، افغانستان، انجمن تاریخ.

جوزجانی، منهاج‌الدین سراج، (۱۳۶۳ ش)، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.

جوینی، عظاملک، (۱۹۱۶ م)، تاریخ جهانگشا، لیدن.

خواند میر، غیاث‌الدین، (۱۳۳۳ ش)، تاریخ حبیب‌السیر، تهران، انتشارات خیام.

دولافوز، ث. ن، (۱۳۱۶)، تاریخ هند، ترجمه محمد تقی گیلانی، تهران، چاپخانه مجلس.

راوندی، محمد بن علی، (۱۳۶۴)، راحه الصدور و آیه السرور، تهران، امیرکبیر.

روشن ضمیر، مهدی، (بی‌تا)، تاریخ سیاسی و نظامی غوریان، تهران، دانشگاه ملی ایران.

فضل‌الله، رشیدالدین، (۱۳۷۴ ش)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (۱۳۷۶)، مجمع الانساب، تهران، امیرکبیر.

شیر محمد خان، (بی‌تا)، تواریخ خورشید جهان، بی‌جا، بی‌نا.

عتبی، عبدالجبار، (۱۳۷۴)، تاریخ یمینی، ترجمه جرفاذقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۶۳)، زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.

لین پول، استانلی، (۱۳۶۳)، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، دنیای کتاب.

معمدالسلطان، علیقلی میرزا، (۱۳۶۵ ش)، تاریخ منتظم ناصری، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران، بی‌نا.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
نظام‌الدین، احمد، (۱۹۲۷ م)، طبقات اکبری، کلکته.
نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۳ ش)، سلجوقنامه، بی‌جا، چاپخانه خاور.

Defrenery, (1844), Historie des sultans Ghourides, Journal Asiatique
(Paris), June.

Defrenery, (1844), Historiedes des sultans Ghourides, Journal Asiatique
(Paris), June.